

درخت

میترا داور

www.ketab.ir



۱۳۹۳

سرشناسه:	داور، میترا، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور:	درخت: مجموعه داستان/میترا داور.
مشخصات نشر:	تهران: افراز، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۱۴۴ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۳-۹۸۰-۵
وضعیت فهرست‌نویسی:	فبا
موضوع:	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره:	۱۳۹۱ ۹۵۴/الف- PIR۸۰۴۱
رده بندی دیویی:	۸۷۳/۷۲
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۳۰۸۰۲۵



انتشارات افراز

دفتر مرکزی و فروش: فلسطین جنوبی، خیابان وحید نظری، بن‌بست افشار، بلاک ۱، واحد ۵

تلفن: ۶۶۴۰۱۵۸۵

مرکز پخش: ۶۶۹۷۷۱۶۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی:

www.afrazbook.com

E-mail: info@afrazbook.com

داستان امروز ایران - ۵۴

درخت

میترا داور

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

ویراستار: یاسین محمدی

آرایش صفحات: یاسمین حشدری / آتلیه افراز

نقاشی روی جلد: شیرین داوودیان

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: ترنج / تصویر / یکتافر

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

۷۸۰۰ تومان

همه حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله، چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران است.

فهرست



۷.....	عینک سه بعدی
۱۳.....	درخت
۲۳.....	سونامی
۳۱.....	آن روز کلاغ‌ها بی تاب بودند
۳۷.....	زخم‌های مشکوک
۴۷.....	من محبت نمی‌دارم
۴۹.....	راز سربه‌مهر
۵۵.....	خط کم‌رنگ عشق
۷۷.....	یکی قرمز، یکی صورتی، یکی سفید
۸۳.....	کاش انسان هیچ وقت کامل نمی‌شد
۸۵.....	خلاقیت
۸۷.....	خسته‌سورون
۹۵.....	تو نمی‌تونی هر جور بخوای عکس بگیری
۹۹.....	مهمانی خانوادگی
۱۰۵.....	نمی‌دونم چرا اضطراب دارم
۱۱۱.....	بشت به در ورودی
۱۲۳.....	ابوظفیل
۱۳۴.....	آینه در مترو

عینک سه بعدی



«خوش اومدید. مغازه‌ی خودتونه. چه عینکی می‌خواستید؟ طبی، فتوکرومیک هم باشه؟ مدلشو انتخاب کنید... نه‌خیر... مطمئن باشید... قیمت ما تعاونیه... خیالتون جمع باشه... ما با سیستم کامپیوتری کار می‌کنیم... اطلاعات ما پروژه... همیشه به شبکه وصل ایم... آن لاین... بله... خواهش می‌کنم... از این جهت خیالتون جمع باشه...»

این جملات، جملاتی است که برای هر مشتری تکرار می‌کنم، اما این روزها، ترس از این‌که با همه‌ی تجربیاتم، اشتباه کنم، خورده‌ی ذهنم شده است.

زن و مرد جوانی آمده‌اند مغازه‌ام. هفته‌ی پیش زن نسخه‌اش را آورده بود، حالا نشسته روبه‌رویم، روی صندلی. رنگ صورتش مهتابی است با چشم‌های عسلی. عینک را می‌دهم بهش. عینک را می‌گذارد به چشمش. جلوی آینه می‌ایستد، چند لحظه چشم‌هایش را می‌بندد و می‌گوید: «سرم گیج می‌ره.»

می‌گویم: «همه‌ی عینک‌ها چند روز اول همین مشکل رو دارن.»

«احمد! بهم می‌آد؟»

مرد رو به من می‌گوید: «خانم! نظر شما چیه؟»

«عالیه! چون صورت خانم کشیده‌ست، عینک حلقه‌بیضوی بهشون

می‌آد.»

زن می‌گوید: «یه بار دکتر، شماره چشم رو زیاد داده بود، مغزم

مدام می‌لرزید، این قدر که تشنج گرفتم.»

«خوشبختانه داروی تشنج هم هست، همین کلینیک بغلی، دکتر مغز

و اعصاب.»

«بله، همین کارو کردیم، یه مغازه‌ی دیگه، ببخشید منظورم یه

کلینیک دیگه بود که...»

«الان خانمم کنترل شدن... تشنجشون کنترل شده، ولی شنیدیم

قرص‌ها عوارض داره.»

«نگران نباشید. حتماً قرص‌هایی هست که عوارضشو...»

مرد به عکس زمردی اشاره می‌کند که روی دیوار است. می‌گوید:

«ببخشید این زمرد چه ربطی به عینک‌فروشی داره؟»

«این عکس اولین عینک است در جهان، نرون برای تماشای جنگ

گلا دیاتورها، از زمرد استفاده می‌کرده.»

عکس قدیمی‌ترین لنز را نشان می‌دهم که در خرابه‌های نینوا کشف

شده. وقتی می‌بینم علاقه‌مند است، ازش می‌خواهم به سالن ماکت بیاید.

سالن بزرگی که ماکت تمام عینک‌های جهان را در آن جمع‌آوری کرده‌ام؛

نمایشگاه کوچکی که مشتری‌ها را جذب می‌کند، تعداد زیادی به‌خاطر